



علی مهرابی

پارسان دم :آرزوهای من درست مثل امواج اقیانوسی است که مداوماً بر سخره‌ها میکوبد اگرچه با خروش خاصی میآید و پس از برخورد با سخره‌ای میشکند و به درون اقیانوس باز میگردد، اما هرگز تسلیم نمیشود، زیرا دوباره با موجی دیگر می آید .

پیشاپیش به عرض خواننده‌گان گرامی میرسانیم، که این گفتگو را به علت عدم آشنائی بیشتر مخاطبان این سایت در داخل میهن مخصوصاً کرمانشان و ایلام به شیوه زبان مادری در این نواحی، ناچار به زبان فارسی منتشر میشود و امید است که در این مورد ایرادی بر ما نگیرید .

قبل از مطرح کردن گفتگو بنده میل دارم که یک معرفی فشرده را از نامبرده ارئه دهم و با اشاره‌ای کوتاه به گذشته ایشان حداقل، دین آشنائی را ادا کرده باشم، پس از معرفی و گوشه‌ای از سرگذشت ایشان وارد سوالهای متفاوت خواهیم شد . اطلاعات بنده از ایشان به علت نزدیکیهای طولانی و همسنگری با ایشان در داله‌هو، به‌مو،کمپ بناهنده‌گی عراق، فعالیت در اروپا و روابط شخصی بر میگردد، و هر کدام از وقایع مورد نظر که در زیر میابند هنوز در میان یارسانیان چندین شاهد زنده را دارد که گواه قضایا باشند، این خود تا حدودی زیادی گفتگوی مارا مستند میسازد.

از آنجا که یقین دارم سرگذشت این یار گرامی حد اقل برای اهالی دیار ما بسیار ارزنده و آموزنده میباشد، میل دارم اندکی بیشتر به آن پردازم، زیرا بجای تمجید از بیگانه‌گان، بیان حقایق زندگی خودیها بسیار واجتبر به نظر میرسد .

آقای علی مهرابی اهل داله‌هو از فعالین فدائیان خلق در اوایل انقلاب 57 ،که در کمک به بازپسگیری زمینهای غصب شده کشاورزان فقیر از مالکین منطقه نقش چشمگیری داشتند، مدتی پس از انشعاب کذائی در این سازمان، به جنبش ملی کرد روی آورد و در بیشتر تلاشها و مبارزات ضد رژیم در منطقه داله‌هو نقشهای آشکاری داشته‌است، در تلخترین دوران سرکوب یارسانیان و مجبور کردن آنها به عبادت اجباری توسط یکی از ماموران ویژه‌ی خامنه‌ای، به نام حاجی طهماسبی که شخصاً در اعدامهای سرپائی یارسانیان شرکت میکردند، و هیچگاه برای اعدام یارسانیان سوال جوابی را لازم نمیدانستند.

در نهایت سرکوب و تکمیل این پروژه شخص آسید نصرالدین حیدری هدف نهائی این دژخیم و فرستاده خامنه‌ای بودند، زیرا با توصل به حيله(مزد و معاش) و کشتار یارسانیان اطراف این سید وطن‌پرست را از هواداران و اطرافیان خالی کرده بودند، تا بتوانند ایشان را به سکوت و خانه نشینی مجبور نمایند، علی مهرابی در این شرایط با اینکه اعتقادات دینی زیادی نداشتند، دلسوزانه خود را به آسیدنصرالدین حیدری در منطقه پالان داله‌هو رساندند، و چون ایشان را در آن شرایط ناگوار دیدند، در حالی که خود از جانب رژیم تحت تعقیب شدید بودند، با مایه گذاشتن از جان خویش به همراه مرحوم کاکه‌خاص مریدی و بشیر شبانکاره و شخصی به نام کاکه طوبا که جزء آخرین یاران یا محافظان باقیمانده ایشان بودند آسید نصرالدین حیدری را تا بابا یادگار و سپس روز بعد تا ریجاب و سرانجام تا مقر آن دژخیم جنایتکار همراهی کردند، (مرحوم کاکه خاص مریدی رابطه خوبی با آقا سیدنصرالدین داشتند و ایشان علی مهرابی را

در جریان ماجرا قرار داده بودند) علی مهربابی پس از یک بگومگوی کوتاه با سید مجید حیدری از بسته‌گان آقا که آنزمان با حاجی طهماسبی همکاری میکردند، دوباره برای ادامه مبارزه تک و تنها به کوه‌های داله‌هو پناه بردند.

آقای مهربابی با قبول خطرات فراوان و با عبور مکرر از مرزهای جنگی عراق و ایران دائماً با مردم یارسانی که در میان رژیم صدام و جمهوری اسلامی در عراق گرفتار شده بودند، تماس برقرار میکرد و سرانجام در جنبش آنها علیه خانواده جاف که حکومت عراق برای مکیدن خون یارسانیان آنها را واسطه قرار داده بود، وارد فعالیت گشت و با جمع آوری امضا و تومار نویسی در جهت مطرح کردن خواسته‌های انسانی و سیاسی این آواره‌گان، جزء فعالترینها بود، که میخواستند جوانان و طیف باسوادتر در مبارزه جای مناسبتری را داشته باشند، تا ریشسفیدان و رئیس‌عشرتها، و چون مزدوران خودی با گزارشدهی باعث به خطر انداختن جان وی توسط رژیم صدام شدند، ایشان ناچار به فرار از عراق و بازگشت به دمان داله‌هو گشتند، البته آن جنبش یارسانی در عراق توانست ضربه خود را بر منافع نامشروع خانواده جاف که همکاران صدام بودند وارد کند، اما نتوانست به نتایج مورد نظر خود که رهبری کردن جامعه و رسیدن به یک سازماندهی مدرن با خواسته‌های اجتماعی بود برسد. متأسفانه شکست آن جنبش در نهایت سبب آوارگی بیشتر یارسانیان به اردوگاه لعنتی التاش گشت، که این اردوگاه هم داستان خاص خود را دارد.

بعدها ایشان و جمعی از جوانان مبارز اهل منطقه با پیوستن به حزب دمکرات کردستان، در دورانی که این حزب در زیر فشار رژیم مشغول عقب نشینی به خاک عراق بود، توانستند باتشکیل کمیته و نیروی داله‌هو و با بهره‌گیری از شناخت و آشنائی به رموز کاری آن مناطق، معادلات سیاسی و نظامی در آن زمان را به نفع جنبش ملی کرد تغییر دهند. این مبارزین اهل داله‌هو توانستند در مناطقی از کردستان که بسیار مهم و استراتژیک بوده و میباشد، از نظر سیاسی و نظامی پیشروی کنند، جایی که هرگز جریان‌ات ملی کرد نفوذی نداشتند. تاثیر این موفقیت آنچنان بود که مرحوم دکتر قاسملو در دیدار با خبرنگاران غربی در آن دوران بسیار سخت مبارزه، این موفقیتها را ملاک قرار دادند و گفتند، حزب ما اگر چه در مناطقی مجبور به عقب نشینی گشته است، اما در حساسترین مناطق بکر و دستنخورده کردستان همچون داله‌هو، به پیشروی و موفقیت‌های بی نظیری دست یافته که تاکنون سابقه نداشته است.

همچنین ایشان در جای دیگر گفتند که ما داله‌هو را تبدیل به سکوی پرتاب موشک جنبش ملی کرد خواهیم کرد، تا از این طریق به ایلام و لرستان برسیم.

اگر چه نیروهای غیر بومی حزب در پشتیبانی و همکاری در این نواحی بسیار موثر بودند، اما در حقیقت کلید همه این موفقیتها در دستان چند کادر و پیشمرگ محلی و آشنا به فنون مبارزه در این مناطق قرار داشت، آن زمان دامنه عملیات و حضور آنها تا ایلام نیز گسترش یافت، و بدون شک علی مهربابی یکی از برجسته‌ترین آنها بودند، زیرا بعدها شاهد بودیم که این موفقیتها بدون حضور آن مبارزین محلی سرشناس و خصوصاً آقای مهربابی، حتی با هزینه‌های گداز جانی و اعتباری قابل پاسداری و ادامه نبود و در هم ریخت، که بیان وقایع تلخ مربوط به این دوره نیز برای خود مستلزم یک تاریخ‌نویسی جداگانه است.

علی مهربابی پس از ترور روانشاد دکتر قاسملو در جریان مذاکره با پاسداران رژیم و دلگیری شدن از مدیریت نامطلوب جنبش ملی کرد، ناچار به پذیرش پناهنده‌گی و آوارگی در کمپهای مختلف پناهنده‌گی گشتند.

ایشان در کمپ شوملی عراق هرگز خود را از یارسانیانی که از راه‌های دیگری به آن کمپ رسیده بودند جدا نکرد، بلکه در صف آنها قرار گرفت تا برای حقوق آنان نیز با خیل همسنگران سیاسی خود که این آواره‌گان یارسانی را غیر سیاسی و غیر قابل حقوق پناهنده‌گی میدانستند بجنگد، کاری که حتی بعضی از خود یارسانیان مورد نظر نیز حاضر به انجامش نبودند.

ایشان توانستند در این دوران تا مرز به خطر انداختن سرنوشت پناهنده‌گی خویش نیز پیش بروند، خوشبختانه این تلاشها سرانجام به جایی رسید که یارسانیان و همفکرانشان توانستند مدیریت کمیته‌ی پناهنده‌گی کمپ شوملی را به دست گرفته و صاحب حقوق برابر پناهنده‌گی بشوند، خیلی از ساکنین این کمپ اکنون در اروپا هستند و میتوانند شاهد زنده‌ای بر این

ماجرای باشند.
در تاریخ 3-3-1993 میلادی که آقای مهرابی به عنوان یک پناهنده در کشور سوئد ساکن شدند، سالها بود که از سرنوشت خانواده خود بی خبر مانده بود، ضمن مشکلات شخصی اکنون بزرگترین نگرانی او وضعیت و موقعیت ایلام، کرمانشاه، سرنوشت یارسانیان و از همه مهمتر جایگاه گویش این نواحی در ادبیات شفاهی و نوشتاری جنبش ملی کرد بود، که کسی آنرا جدی نمیگرفت.

چون احزاب فعال در جنبش ملی کرد که صرفاً تحت سلطه سورانیها بوده و هنوز هم هستند، برای حل کردن فرهنگ و گویش نواحی دیگر در گویش محلی سورانی سخت تلاش میکردند.

در این دوران بخش زیادی از مردم آن دیار یا سرگرم تمرین سورانیزه شدن و یا مشغول فارسی گفتن با فرزندان خردسال خویش بودند، آنهم در همین اروپای متمدن که آموختن گویش مادری را جزء وظایف اولیه یک فرد میدانند.
رواج فارسی و سورانی ناقص و چندش آوری که مادران و پدران پیر و بزرگترهای یارسانیان را دچار افسردگی و بیگانگی میکرد، بسیار آزار دهنده بود، عملی که ناشی از عادت خودکم بینی در میان بعضی از خانواده‌های یارسانی بود، زیرا جوری تقلید کورکورانه و کم بها گرفتن تاریخ، ادبیات و نیاکانمان مد شده بود، این عمل به علت یک ضرورت یا به هدف مشخص زبان‌آموزی نبود که طرف بخواهد ضمن یادگیری زبان مادری خویش دیگر زبانها را نیز بیاموزد و محترم نیز بدارد.

در اروپا چون شرایط مناسبتر بود یاران همفکر همدیگر را پیدا کردند و مبارزین واقعی دست به تلاشهای عملی زدند، تا ماجرای انجمن یارسان در کشور سوئد شکل گرفت و سپس در اشکال پخته‌تری به تشکیل یک جنبش سیاسی و حقوقی در سراسر اروپا رسیدیم، همه‌ی دست اندرکاران این دوران نقش فعال و بی توقع علی مهرابی در شکلگیری این فرهنگ تلاش و خودباوری مردم یارسان را بخوبی میدانند و احتیاج به یادآوری ندارد.
به دنبال این سرگذشت کوتا چندین سوال را از آقای مهرابی میپرسیم تا در حد توان و تجربیاتمان بیشتر با اهداف و آرزوهای همدیگر آشنا شویم.

س 1- آیا تاکنون از نتیجه تلاشهایتان راضی هستید؟

ج- نخیر، چون آرزوها همیشه بلندتر از دستاوردها هستند و تلاش در جهت رسیدن به آرزوهای بشری هم زیبا و هم پایان ناپذیرند.
با تغییرات در اطراف خواسته‌های ما نیز رنگ دیگری به خود میگیرند، من فکر میکنم تنها مجنون میتواند تا عید منتظر لیلایی باشد که هرگز نیاید، یک عاشق هشیار کسی است که بتواند پس از ترک معشوق باز عاشق شود. مهم این است که بنده هنوز عاشق مبارزه هستم و معشوقه‌ها فرق کرده‌اند، شاید بهترش را پیدا کرده‌ام!

س 2- انگار از بخشی از فعالیتهایت که قبلاً کرده‌اید پشیمان هستید؟

ج- نه باز هم نخیر، من اگر تنها به زیستن و خوردن اکتفا میکردم و یا با کف زدن بی هدف برای دیگران قانع میشدم، حتماً اکنون پشیمان بودم، البته اگر میفهمیدم که همیشه راه‌های دیگری نیز برای مبارزه هست، چون متاسفانه میبینم که خیلیها این درک را هنوز ندارند و تنها یک لیلای دست نیافتنی را ستایش میکنند، زندگی یعنی آرزوها و تلاش برای دستیابی به آنها، منظورم آرزوهای انسانی است.
هر آنچه بشر دارد مدیون همین تلاش در جهت آرزوهای بشری است، یک دوره تلاش اگر نتیجه هم ندهد، تجربه میآورند به شرطی که اهل تجربه باشید و علت هر شکستی را بررسی کنید، نه شکستها را نادیده بگیرید.

س 3- آیا آرزوهای شما چه چیزهایی هستند که با ترک لیلایی مجنون نمیشوید و باز

عاشقانه به تلاشی دیگر میپردازید و لیلانی دیگر می‌یابید؟

ج- آرزوهای من درست مثل امواج اقیانوسی است که مداوماً بر سخره‌ها میکوبد اگرچه با خروش خاصی می‌آید و پس از برخورد با سخره‌ای میشکند و به درون اقیانوس باز میگردد، اما هرگز تسلیم نمیشود، زیرا دوباره با موجی دیگر می‌آید .

زیبائی زندگی هم در این است، اما محور اصلی آرزوهای من همان آزادی، عدالت اجتماعی و یکسانی انسانها هستند، همیشه زیباترین کلمه برایم آزادی بوده است، چونکه برایم شور، شادی و بازگشت می‌آفریند. به عنوان مثال، من در جوانی مارکسیست شدم و میخواستم این کره خاکی را بنا به میل خود و هم‌زمان بسازم اما گاهی به این مسئله فکر میکردم که چقدر انسان مخالف باید نابود شود تا دیکتاتوری پرولتاریا برقرار شود. همیشه از خود می‌پرسیدم چرا دیکتاتوری و اجبار؟ با اینحال شعار میدادم و برای اعتقاداتم می‌جنگیدم، در درگیری رعینها با ملاکین همچون یک ماشین بطور مکانیکی از رعیت دفاع و با مالک حتی اگر حق هم با او بود دعوا میکردم، طبق یک برنامه سازمانی که بر مبنای منافع اتحاد جماهیر شوروی تنظیم شده بود، بیشتر از رهائی گواتمالا و نیکاراگوا، آرژانتین، کوبا، فلسطین و نابودی امپریالیزم آمریکا و جاده صافکن امپریالیزم یعنی چین مائویستی میگفتم و می‌موختم. اما ناگهان متوجه مشکلات نزدیکتر و واجتبری برای خویش شدم، که مشکل خلق کرد و مظلومیتهای یارسانیان بود، زیرا خود بخشی از آن بودم و کم کم به پند پیشینیان خویش رسیدم که گفته‌اند، چراغی که به خانه روا است به مسجد حرام است.

با خود گفتم ای دل غافل من اگر به فکر خودم و مردمانی نباشم که روزانه در کنارم حقارت و رنج میکشند و مظلومتر از همه دیگر مظلومانند، پس چگونه آنطرف دنیا را آزاد خواهم کرد؟ در واقع من به نتیجه‌ای رسیده بودم که در آن زمان جرم بزرگی محسوب میشد، انحراف از آرمان رهائی پرولتاریای جهانی، زیرا یکی از پیشینیان همین آب و خاک آنهم در دوران برده‌داری یا فنودالیزم، اندرزی را فرموده بودند، که با فرمایشات حضرت نین و کارل مارکس جور در نیامد، ولی حد اقل در شرایط آن زمان برای من بسیار منطقی‌تر به نظر میرسید.

کس نخواراند پشت من، جزء ناخن انگشت من .

مدعیان سوسیالیزم موجود در آن دوران هرگز به قتل عامهای روزانه هموطنانم و ترورهای روزانه سرشناسان یارسانی و کشیدن سگها به روی جنازه آنها به قصد نه تنها توهین به مرده‌گان بلکه توهین به بازمانده‌گان آنها اعتراضی نداشتند، و در مورد گرفتن حق عبادت و حق نامگذاری فرزندان یارسانی، جعل هویت و ثبت آئین جعلی در شناسنامه فرد غیر مسلمان، سرنوشت روستای شیمائی شده زرده، شهرهای سردشت، هلیچه و خیلی مسائل دیگر حتی حرفی هم نمیزدند، گویا حقوق بشر آنها شامل ما نمیشد.

خوب بنده با تمام کم سوادی خویش ناچار به فکر کردن به این فجایع بودم، زیرا اینجور مسائل به من بیشتر ربط داشت و حقیقتاً روزانه آزارم میدادند، اما عقب افتادن انقلاب جهانی پرولتاریا آنهم از نوع دیکتاتوریش در واقع به آن اندازه مرا نگران نمیکرد، روزی بایکی از رفقا درددل میکردیم ایشان فرمودند به محض برقراری دیکتاتوری پرولتاریا این خرافات هم از بین خواهد رفت و کسی بر کسی ظلم نخواهد کرد. بنده به ناچار گفتم جان برادر اگر وضع به این منوال بماند، تا برقراری دیکتاتوری پرولتاریا هیچ کدام از نژادهای ایرانی باقی نمی‌مانند و سگ را روی جنازه‌شان خواهند کشید، گذشته از اینها شما خودتان نیز دچار دگماتیسم و یک جور خرافات نوین شده‌اید، باز رفیق مبارز فرمودند نژادگرایی درست نیست من خودم در اصل سید هستم و خوب میدانم که امپریالیست هم ضد اسلام است و هم پرولتاریا! این بود که بنده انگشتم را گاز گرفتم و دیگر با او چیزی نگفتم!

بعد از این ماجرا به فکر رهائی خلق کرد افتادم و اندکی دقیقتر شدم و سپس با توانی ناشی از ایمان به آزادی خلق کرد به میدان رفتم، اما در جریان مبارزات سخت و بی‌امان خلق کرد با رژیم آخوندی از کنجکاوی و دقت در مسائل اطراف دور نماندم، تا در نهایت به نتایج غیر قابل باوری دست یافتم که عدم صداقت در عملکرد و رفتار جریانات کردی از طرفی و از طرف دیگر زیبائی در شعار و گفتار آنها بود.

من این دوگانگی شخصیت در جنبش ملی کرد را حد اقل برای خویش همچون جزیره‌ای

ناشناخته کشف کردم و این کشف ماهیت در آن دوران کار هر کسی نبود. سپس متوجه شدم که هیچ کس و یا جریانی در اجرای وعده‌های سیاسی صادق نیست و نمیتوان به سیاسیون مخصوصاً در خاورمیانه اعتماد کرد، زیرا تمامی این جریانات به شیوهی مافیائی سعی در سلطه بر دیگران و فریب سیاسی مردم دارند، هرگز به فکر اجرای عملی شعارایشان نیستند و به دموکراسی همچون یک ابزار فریب مینگرند نه یک اعتقاد واقعی. مخصوصاً در مورد کردستان ایران که مناطق مختلف آن تفاوت‌های دینی، گویشی و حتی شاید فرهنگی هم دارند، جریانات کردی بنا به ساختار دینی در کردستان از جانب ممالک خاصی حمایت میشوند، که آن ممالک انگیزه‌های دینی و چشم‌داشت‌های خاص خود را از جریانات مذکور دارند نه خیر و صلاح ملت کرد، و به باور من این مسائل به نفع وحدت ملی در کردستان نمی‌باشد.

از طرفی دیگر، سلطه سیاسی فلان حزب مطلقاً در دستان اهالی یک شهر یا یک منطقه خاص قرار دارد و همچون یک شرکت، به صورت مشترک‌المنافع مقدراتش توسط خودیها بر غیر خودیها تحمیل میشود.

من در این چالش با خودم، متوجه شدم که برای رفع سلطه و ایجاد جهانی بهتر بایستی از واحدهای کوچکتر اجتماعی شروع کرد، و اول این واحدهای جداگانه را از سرنوشتی که میتواند در انتظارشان باشد آگاه ساخت و بعد زمینه‌های سلطه‌پذیری را از بین برد، تا سلطه گر امکان برتری‌طلبی و سلطه بر دیگران را پیدا نکند، یعنی باید آگاهی داد و انسانها را به درجه‌ای از خود باوری رساند که افراد خود را شایسته و صاحب حقوق بدانند، تا با ایجاد ابزار قدرت در سرنوشت سیاسی خویش و منافع میهن خود شریک شوند، نه حق خود را از دیگران گدائی کنند.

به عنوان مثال اگر مناطق مختلفی از کردستان که تاکنون عمداً از دسترسی به قدرت سیاسی یعنی رهبری احزاب کردی محروم گشته‌اند، از خوشباوری یا خواب خرگوشی بیدار شوند، متوجه خواهند شد که راه چاره چسپیدن به همان جریانات سلطه‌گر و گدائی مسئولیت از آنها نیست، بلکه راه چاره ایجاد نهادهای مختلف به هدف تقسیم قدرت سیاسی و اقتصادی است، یعنی با ایجاد قدرت سیاسی و حقوقی برای خود میتوان مکانیزم مربوط به خود را ایجاد کرد، آنگاه مافیای قدرت در جریانات کردی خلع‌سلاح خواهند شد و در درون خود به بهران دچار میشوند، همانطور که تا کنون نیز دچار شده‌اند.

این دگرگونیها زمینه اندیشیدن دوباره و یافتن راه‌حلهای مناسبتری را بیش روی جنبش ملی و ترقیخواه کرد فراهم خواهد کرد.

از طرفی دیگر بدین وسیله پایه‌های یک نظام دموکراتیک‌تر، قابل اطمینان‌تر و انسانی‌تر محکم میشود، چون نهادهای کوچکتر سیاسی و اجتماعی ضمانت‌های بهتری هستند، برای گسترش آزادی، حفظ دموکراسی و عدالت اجتماعی واقعی.

در حالیکه نهادهای متکی بر قدرت با انگیزه‌های برتری‌طلبانه و منطقه‌گرایانه ماهیتاً نمیتوانند رهائیبخش باشند و در واقع برای رهائی و دموکراسی واقعی تحدید نیز محسوب میشوند.

س 4- آیا شما میدانید که نیروهای سیاسی کردستان علاقه چندانی به طرح مسائل مربوط به گوناگونی گویش و ادیان در کردستان ندارند و از جنب و جوش یارسانیان و کردهای شیعه در کردستان نگران نیز هستند؟ به باور شما چگونه میتوان به همکاری صادقانه جریاناتی امید داشت که برای سلطه بر تمامی کردستان سالها برنامه ریخته‌اند، سازشهای سیاسی و کار کرده‌اند؟

ج- این سوال ساده‌ای نیست و در خود چند سوال دارد، به باور من کس یا جریانی که این مشکل جنبش کرد را بدرستی حل کند، برنده‌ی صد در صد آینده در کردستان خواهد بود، منظور من دقیقاً کردستان ایران است.

خوب جریانات کردی حدود هفتاد سال چشم خود را به روی این واقعیت بسته‌اند که کردها در عین حالیکه اعضای یک ملت هستند، تفاوت‌هایی نیز با هم دارند و تفاوت‌های مورد نظر شامل دین متفاوت، گویش متفاوت و مجموعه‌ای از آداب و رسوم که ناشی از همین تفاوت‌های دینی

و گویشی میشود.

آنها طی این مدت با سانسور گویش مادری و رایج در بخش بزرگی از میهن ما ستم بزرگی را به بخشی از هموطنان خویش روا داشته‌اند، بارها با برخورد تند و حقارت آمیز مسئولان درجه اول این جریانات مواجه شده‌ایم، تنها به جرم تقاضای نگارش به گویش کلهوری (گورانی) در این اواخر بعضی از این آقایان رسماً در محافل دانشگاهی پیشنهاد سانسور را نیز مطرح کردند و همه میدانند که منظور آقایان از سانسور کردن گویشهای دیگر کدام گویش میباشد. تقریباً همه میدانند که گویش کرمانجی نماینده‌گان خود را دارد و هیچ احتیاج یا رودریاستی از دوستان سورانی ندارد، گویش سورانی این آقایان هم که از حد خود نیز فراتر رفته و میل سلطه و تحمیل سانسور بر دیگران را دارد، پس این گویشی که باید سانسور شود کدام گویش میتواند باشد؟ جواب روشن است گویش مردمان ساکن ایلام کرمانشاه و بخشهایی از لرستان و گرمیان کردستان عراق، حال نام آن فیلی گورانی کلهوری لکی یا هرچه که می‌خواهد باشد، فرقی ندارد.

چرا نباید پرسید که منظور آقایان از سانسور و سرکوب کدام گویشوران کورد را در بر میگیرد؟ و چرا ما؟

جواب مشخص است گویش رایج در مناطق شیعه و یارسانی مورد نظر است، سیاستمداران کردستانی شفافیت ندارند و حرفشان را در لفافه میزنند، چون جامعه ما هرگز توان جواب خواستن از آنها را نداشته و همه‌ی جلسات خود را در سایه‌ی نیروی جنگی و افراد مسلح برگزار کرده‌اند.

اگر ما هشیارانه به این مسائل بنگریم، حق داریم شک داشته باشیم که این جور آرزوها میتواند یک ریشه دینی هم داشته باشد، اینکه اهالی دیار ما در مدیریت جریانات تحت سلطه کوردان سورانی هیچ نقش کلیدی را بازی نکرده‌اند و دائماً از پستهای رهبری دور نگه‌داشته میشوند، یک جریان اتفاقی نیست بلکه فیلترهای امنیتی این جریانات آگاهانه چنین خواسته است.

در مورد بحث ادیان بنده بخوبی میدانم که تمامی این جریانات روزانه دارند زمزمه می‌کنند که حرفی از ادیان نزدیک، زیرا برای وحدت ملت کرد زبان آور میباشد. در حالیکه بنده معتقدم که یک دمکرات واقعی باید آنچه را که در میدان میبیند محترم بشمارد و برای برخورد با آن تمرین و آمادگی داشته باشد، با انکار کردن و نادیده گرفتن واقعیتی، نمیشود آنها حذف و نابود کرد، زیرا او وجود دارد و برای شما مشکل می‌آفریند، تازه بدترین حالت این است که خود جریانات مذکور در زیر پرده شعار دمکراسی خواهی عملاً نمایندگی منافع یک بخش خاص از مجموع مذاهب و گویشهای موجود را میکنند نه کلیت ملت کرد را. جمعیت کردهای شیعه و یارسانی واقعیتهای انکار ناپذیر کردستان ایران هستند و نمیتوان، قدرت و حضور آنها را با سانسور و بی توجهی انکار کرد، امپراتوری عثمانی و رژیمهای متعدد اسلامی با تمام شقاوتهای خویش نتوانستند یارسانیان را از میدان خارج و نابود کنند، اکنون چگونه میشود حدود حداقل شش میلیون گویشور، شیعه و یارسانی را نادیده گرفت. به باور من این تئوریه‌ها خود منشع دینی دارند و بخشی از نیرنگهای سیاسی رهبران جریانات کردی به حساب می‌آیند، زیرا ضمن ادعاهای فریبنده تک تک آنها از زاویه‌ی یک کورد سنی مذهب، به آینده و پروژه‌های سیاسی خود در کردستان می‌نگرند نه یک ناسیونالیست واقعی که نماینده کلیت کردها باشد.

تقریباً تمامی این جریانات با رنگارنگی یک ملت که میتواند بسیار هم زیبا باشد مشکل دارند و قالب سیاسی خود را با معیارهای خود ساخته، بدون دخالت ما ریخته‌اند. چیزی که اینجور جریانات میخواهند در حقیقت بسیار نزدیک به آرزوهای فاشیستی است، یک ملت گوش بفرمان و یک رهبر واحد. باید گفت، بزک نمیر بهار میاد خربزه و خیار میاد.

در همین روزهای اخیر و در ابتدای سال میلادی 2010 که هنوز در هفته اول آن قرار داریم آقای عبدالله مهندی از امیدهای کارگران کردستان (کومله) در صدای آمریکا فرمودند، اکثریت کردهای ایران مسلمان سنی مذهب هستند، پس معلوم شد ایشان برای اولین بار پذیرفته‌اند که غیر از هموطنان سنی موجودات یا مردمان دیگری هم در این سرزمین هستند و باید به او گفت حد اقل ما هرگز این اکثریت او را تا ارائه یک آمار دقیق و بی‌طرفانه قبول نداریم، تازه اگر

این آمار درست هم باشد، پس میتوان پرسید آقای مهندی، کو نماینده‌گان آن بخشهای اقلیت در سازمان شدیداً تحت کنترل شما؟

ما اینجور آمارها را قبول نداریم زیرا ما یارسانیان از نظر گوبشی و روابط اجتماعی با هموطنان کرد شیعه خود راحت‌تر میتوانیم در یک ساختار سیاسی قرار بگیریم و این موضوع معادله‌ی این آقایان را عوض خواهد کرد، بحث ما این است که واقعیتها را آنجور که هست بینیم نه آنجور که میل داریم.

اگر شیعه و یارسانی خود را صاحبخانه و شریک در تعیین سرنوشت خویش ندانند، ناچار به چاره‌جویی میشوند و کار به جدائی و شاید مشکلات داخلی بیانجامد، طبیعتاً مسئولیت هر گونه شکست و پراکنده‌گی کردها در آن بخش از کردستان مستقیماً متوجه اینگونه رهبران سیاسی خواهد بود، که متأسفانه تعدادشان هم کم نیست و بیشتر شهرهای سنی نشین کردستان برای خود یک یا چند حزب و رهبر سیاسی دارد.

من بهتر میتوانم برای خیات اسلامی احترام قائل شوم و با آنها به توافق برسم تا جریانات ناصادقی که هم نمایندگی چپ وهم راست را مال خود میدانند وبدون قبول کردن گوناگونیا، تمام کردستان را خانه شخصی خود میخوانند. حد اقل خیات توانسته است تکلیف خود را روشن کند و نمی‌خواهد با ادعای در اختیار گرفتن سرنوشت شیعه‌ها و یارسانیان قیم همه بخشهای دیگر ملت کورد بشود.

برای زندگی مشترک سیاسی اعتماد لازم و برای ایجاد اعتماد باید ضمانت داشت، شعارهای زیبا برای گروهی که احساس خطر می‌کنند نان، آب و یکسانی نمی‌آورد، با توجه به کارنامه و تاریخ این جریانات میتوان فهمید به کجا خواهند رفت.

اگر آمار رسمی تمامی هموطنان سنی مذهب ما را که واجد شرایط کار حزبی و مایل به همکاری هستند بر تعداد جریانات کردی داخل و خارج تقسیم بکنید، بیشتر آنان برای نگهبانی یک پایگاه کوچک کم می‌آورند، آیا خطر اصلی برای وحدت ملی هنوز اعتراف به وجود رنگارنگی در کردستان و قبول حقیقت است، یا انکار و سانسور که سرانجام آن تقابل و پراکنده‌گی است؟ آیا این همه کدخدا با این همه ادعا در یک روستا، چگونه باهم کنار خواهند آمد؟ ما داریم آنها را از خواب زمستانی دوران استالین بیدار میکنیم و میخواهیم بدانند، راه چاره یک پروژه مشترک ملی با شرکت و دخالت نماینده‌گان مناطق مختلف کردستان خواهد بود و هیچ جریانی حق ندارد، بدون مشورت و دخالت اهالی بومی برای مناطق غیر سورانی و سنی از پیش نسخه بپیچد، چون اینجور اقدامات خطر رویارویی در آینده را بالا می‌برد.

س 5- با این احوال که یارسانیان و شیعه‌ها نیم‌خواهند کورکورانه رهبری جریاناتی را بپذیرند که ادعای حاکمیت بر تمامی کردستان را دارند، در حالیکه ابزار سیاسی، اقتصادی و ماشینی حزبی برای اعمال نفوذ بر جامعه، بطور سنتی در دست سنیهای سورانی میباشد، که با توجه به سوابق آنها هرگز مایل به تقسیم قدرت حتی با همسنگران خود نیز نمیشوند، شما آینده را چگونه میبینید؟

آینده همیشه بستگی به مجموعه‌ی اندیشه‌ها و اقدامات کنونی ما و دیگران دارد. طبیعتاً با قبول حقایق موجود در کردستان میشود روش مناسب سامان دادن و یکسانسازی جامعه را از نظر حقوقی و برخورداری مساوی از امکانات مشترک یافت. اگر ما هموطنان یک میهن هستیم که در اختیار خودمان نبوده و نیست، برای آینده‌ای که این اتفاق بیافتد و خانه در اختیار صاحبخانه قرار بگیرد، حیاتیترین عنصر برای اداره‌ی یک جامعه گوناگون و ادامه زندگی مسالمت آمیز، اشتراک عموم و ایجاد اعتماد ملی است، اول باید به قوانین و قواعد مشترک برای همزیستی رسید و با ایجاد ضمانت واقعی اطمینان ایجاد کرد. مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید گریزان است.

اگر چنین هم نشود به باور من راه حل‌های جداگانه، بهتر از وحدت مشکل‌دار و غیر عادلانه و نابرابر است.

خوب است اول بدانیم چه اتفاقاتی قرار است در کردستان بیافتد، مگر نه اینکه همین رهبران

سیاسی بارها تعهد کرده‌اند که از هر کسی ایرانی‌تر هستند و راه حل مسئله کرد، تنها در چهارچوب ایران ممکن است؟

اگر چنین است، پس در چهارچوب ایرانی که یک جمهوری خودمختار بگنجد حتماً دوتاش بهتر میگنجد، اگر راه حل فدرالیزم باشد، خوب خیلی بهتر خواهد بود تا بجای یک واحد دوتا یا چندتا واحد فدرالی داشته باشیم. من در آنصورت یک واحد مشکل‌دار سیاسی را بر چندین واحد جم‌جورتر و کم مشکل‌تر ترجیح نخواهم داد.

تازه در این صورت قدرت کردها در مرکز قویتر خواهد بود، و بدون گرفتاری داخلی برای وحدت یکباره در شرایطی برابر و داوطلبانه به گفتگو و همکاری خواهیم پرداخت، برای بعضی از شونئیست‌های کرد و تندروهای عصبی شاید عجیب به نظر برسد، اما این آخرین راه حل منطقی میباشد، در غیر این صورت شاید کسانی در خواب خویش نقشه‌ی یکسره سازی از طریق نظامی و ساخت و پاخت سیاسی با بیگانه‌گان را در سر داشته باشند، که مطمئناً این خیانت به شکست منجر خواهد شد، زیرا نمیتوان کاری که اسکندر مقدونی، چنگیز مغول و امپراتوری عثمانی موفق به انجام آن نشدند، بدین شیوه‌ها نیز به انجام رساند، هر وحدتی باید داوطلبانه و با دخالت مستقیم شهروندان مشروعیت بگیرد، نه در زیر فشار نظامی و ایجاد حال هوای جنگی .

ما جدیداً شاهد پیام‌های خنده‌دار بعضی جریان‌ات برتری‌طلب کردی هستیم که یکجانبه، تجربه‌ی تلخ کردستان عراق را تکرار میکنند و از کمپهای پناهنده‌گی عفو عمومی اعلام میکنند، معنی اخلاقی این اقدام، چشم پوشی از خیانت به خلق و میهن به نفع شخصی میباشد، نه چیز دیگری.

اینها با این پیام سیگنال میفرستند که ای خیانتکارانی که در طول حیات خود مشغول خیانت بوده‌اید، بدانید که ما نیرو احتیاج داریم از اینرو هرگز نرسید و به خیانتها ادامه دهید زیرا که ما پشتیبان شما هستیم .

البته روی دیگر این سکه دعوت از قاتلان پیشمرگه‌های جریان‌ات دیگر میباشد که نکند خواب وحشتناک ببینند، و بگذارید خیالشان راحت باشد چون در این تشکیلات آغوش رهبری بروی آنان باز است و برای هر خائنی چند نگهبان از پیشمرگه‌های قدیمی و کارکشته اما کم سواد گماشته میشود، تا حزب باز به قدرتی قلدر تبدیل شود. بس کنید تکرار این تراژدیهای کردی که بیشتر به شوخی ناشیانه‌ای میماند.

س 6- در یک کلام، نظرتان در مورد جنبش دمکراتیک پارسان چطور است، آیا این همان چیزی است که شما به عنوان یکی از فعالان اصلی حرکت آن بخش از کردستان به دنبالش بودید؟

ج - اگر بخواهم در یک کلام جواب بدهم ، باید بگویم نخیر! اما حقیقت آن است که برای یک انسان که میخواهد در فعالیتهای گروهی آنهم کار مربوط به سرنوشت یک ملت نقشی داشته باشد، باید تنها آرزوهای خویش را معیار اصلی قرار ندهد، آرزوهای من قطره‌ای از دریای آرزوهای هم سرنوشت‌های من است و بخش عظیم فعالان اهل عمل که با بنده در یک راستا کار و تلاش کرده و میکنند، شاید جورهای دیگری می اندیشند، در نتیجه با به نمایش گذاشتن آرزوها، دیدگاهها و مطرح نمودن راه‌کارهای متفاوت، نهایتاً یک بانک مشترک از خواسته‌های مشترک شرکت‌کننده‌گان در یک کنگره تبدیل به اهداف یک جریان میشود، و جریان مذکور تا کنگره‌ی بعدی باماموریت و مشروعیتی که از طرف کنگره به او داده شده است، موظف به کار و تلاش میشود .

س 7- اگر کنگره تمام آرزوهای شما را میپذیرفت، فکر میکنید اکنون جنبش دمکراتیک پارسان چه تفاوتی میکرد؟

ج- تمامی آشنایان نزدیک من و خود شما هم میدانید که بنده معتقدم استانهای ایلام و کرمانشان (کرمانشاه) و بخشهایی از لرستان و همدان و حتی جمعیتی در بیجار و قروه کردستان، یک جور واحد سیاسی و فرهنگی خاص را تشکیل میدهند، و با بخشهای دیگر کردستان ایران تفاوتهایی دارند که بنا به دلایل گویشی، آئینی، فرهنگی و کمبودهایی که جنبش ملی کرد داشته است، تاکنون به این جنبش نپیوسته است و به رهبری جنبش کردها در حال حاضر اعتماد زیادی ندارند، من بخشی از این بی اعتمادی نواحی مذکور را در تفاوتهای آئینی و گویشی مردم کردستان می بینم، چون میل ندارم همچون کیک سر خود را زیر برف کرده و فکر کنم، که مردم کردستان به باورهای دینی، گویشی و فرهنگی متفاوت خویش در ایجاد یک سیستم سیاسی و ملی هیچ اهمیتی نمیدهند و بخشی قربانی تبعیض و برتری طلبی بخش دیگر نمیشود. من نمیتوانم بپذیرم که یک گروه سیاسی خاص میتواند تنها با ادعای داشتن شناسنامه‌ی کردی و سوابق مبارزاتی بدون دخالت مستقیم ساکنین محل برای سرنوشت آنها تعیین تکلیف کرده و آنان را ناچار به پذیرش چنین قوائدی بی پشتوانه بکند.

با توجه به تمام گرفتاریهای موجود، من ایمان دارم که اگر بشود به راه حل‌های مشترک و مناسب کردستان ایران برای حل مشکلات مورد بحث دست یافت، جنبش ملی کرد در ایران میتواند بسیار بهتر از پیش جلوی پای خویش را ببیند و با صلابت و سلامت بیشتری به ادامه کارزار ملی مشغول شود.

تا کنون شناخت اشتباه رهبری جنبش کرد از این سرزمین ما را دچار بی اعتمادی به یکدیگر کرده و با شعار و فریفتن اشخاصی سطحی‌نگر و معامله‌گر از آن نواحی، نمیشود چنین مشکلی را حل کرد.

این واقعیت‌هایی که در مقابل چشمان ما وجود دارند، اگر باب میل ما هم نباشند و ما نخواهیم آنها را ببینیم، باز وجود خواهند داشت، و سرانجام ما را ناچار به پذیرش خود خواهند کرد. خلاصه اگر میل من باشد جنبش باید به این نواحی انتقال داده شود و شاید روزی بتوانیم به ایجاد یک جبهه مشترک از اهالی آن دیار برسیم، آنوقت دیگر جریان‌ات کردی امروزی خواهند پذیرفت که چه اشتباهات فاحشی مرتکب شده‌اند و دیگر این سنده‌لیهای چسبناک امروزیشان بهائی نخواهد داشت، تا به خاطر حفظش بیشترمانه همسنگر کشی یا برادر کشی راه بیاندازند.

ما از طریقی میتوانیم به یک وحدت عادلانه و داوطلبانه در عرصه ملی برسیم که در آن بخشی به شیوه‌ی مافیائی ارباب و بخشهای دیگر ناچار به رعیتی نباشند.

این یک فکر است یا شاید یک آرزو، همه آرزوها از اول دست نیافتنی جلوه میکنند، اما خیلی آرزوهای دیروزی انسانها، امروز به داشته‌های معمولی ما تبدیل شده‌اند.

البته حدوداً چهار سال پیش باز من اینرا گفته‌ام، تحقق این خواسته‌ها به لیاقت ما ساکنین نواحی مذکور و شعور سیاسی ملت کرد بستگی دارد، زیرا متأسفانه امید چندانی به رهبری جریان‌ات سیاسی کنونی نمیتوان داشت، چون خود این رهبران غرق در گرایش‌ات فرقه‌ای و وابستگی‌های شدید و پیچیده‌ای هستند، که مدتها پیش آزادی عمل را از آنان سلب کرده است.

تمام این مباحث چیزی است که بنده در جریان ارتباطات و افت و خیزهای زندگی شخصیم به آن رسیده‌ام و فکر میکنم، تجربه جوهر واقعیت باشد. حال دیگران خود دانید.

س 8- شما در یک دیدار تلویزیونی در اوایل شروع کار جنبش سبز به دفاع از آن پرداختید و امید زیادی به ادامه و رادیکال شدن آن دارید، در حالیکه بیشتر جریان‌ات کردی در ابتدا مخالف آن بودند و هنوز هم برخی از آنها با آن مخالفت میکنند، جنبش سبز به کجا میرود؟

ج- بله درست است، بنده به نمایندگی از طرف جنبش دمکراتیک یارسان در اوایل ماه آگوست 2009 دیدگاه‌چدی را نسبت به جنبش سبز ایران بیان کردم و تا کنون درستترین تحلیل و برداشت در میان جریان‌ات کردی از این موضوع مهم را ما کرده‌ایم، چون ما در آن دیدار گفتیم که این جنبش تمام مشخصه‌های یک خیزش مردمی را دارد و به گذشته رهبران آن کاری

نداشتیم، چون میدانستیم که آنها که در میدان هستند چه آرزوهائی دارند و به کجا میخواهند بروند، ما بنا به ماهیتمان زنان آزاده، نیروی جوان و سیاسی حاضر در این کارزار را دست کم نگرفتیم.

ما فکر میکنیم بیشتر جریانات کردی عادت دارند هر جنبش و جریانی را تنها در وجود یک رهبر(ناجی) تحلیل کنند و درک درستی از توان توده‌ها که موتور اصلی همه جنبشها هستند را ندارند، و چون از زاویه فردگرایانه و سنتی خویش به همه پدیده‌ها مینگرند، به ناچار دچار اشتباه و تحلیل ناقص میشوند.

سپس در تلاش برای توجیه اشتباه خود مرتکب اشتباهات دیگری میشوند. به باور من کردهای ایران میبایستی همچنان پرچمدار مبارزه و آزادیخواهی میماندند و در این مقطع حساس تاریخی گذشته اشخاص را بهانه نمیکردند، چون ما میتوانستیم به رادیکالیزه کردن هر چه سریعتر خواسته‌های این جنبش کمک کرده و نتیجه‌ی مطلوبتری را از آن بدست آوریم.

شکی نیست که مردم کردستان تنها از طریق یک همکاری با مناطق دیگر ایران امکان خواهند یافت تا سرنوشت خویش را تغییر دهند، اکنون مرکز این قدرت، یعنی ایرانی که سرنوشت کردستان را در دست دارد، توسط ساکنین این سرزمین به لرزه در آمده است. آیا این حرکت عظیم در مرکز قدرت ایران از عملیات کمین گروه‌های پیشمرگ جریانات کردی در یک جاده‌ی روستائی کردستان کم اهمیت‌تر است؟ پس چرا آنرا حمایت و پشتیبانی نمیکند.

همه میدانند که این حرکت بسیار سرنوشت‌ساز و پر اهمیت است، و اتفاقاً نگرانی این جریانات نیز همین اهمیت و پتانسیل این جنبش است، پتانسیلی که اگر به آن خیانت نشود، بدون شک رژیم را در کلیت خویش دگرگون خواهد کرد، و من فکر میکنم به آنسوی خواهد رفت که نهایتاً از یک رژیم اسلامی اثری نباشد.

متأسفانه بیشتر جریانات سنتی کردی در به اتمام رساندن کارها همیشه با مشکل مواجه بوده‌اند و در این مورد هم خطا رفته‌اند.

ما مدتها مرکز نشینان کنونی را ملامت کرده‌ایم، که در مقابل رژیم اسلامی ایران بی تفاوت بوده‌اند، اکنون که آنان با صلاحیت قابل تحسینی به میدان آمده‌اند و کاخ ظلم و ستم را به لرزه در آورده‌اند وظیفه ما چه خواهد بود، با این حال بعضی جریانات سیاسی حتی برای فشار بیشتر بر رژیم هم حمایت نکردند.

اگر ما کردها در این مقطع تاریخی بی تفاوت باشیم و بخواهیم بدین شیوه با مرکز نشینان بی حساب شویم، چه چیزی را به دست خواهیم آورد، غیر از کمک به رژیم در شکست جنبش، قدرتگیری دوباره سرکوب و فشار، حقیقتاً این یک خطای فاحش و آشکار این بخش از سیاسیون کرد است.

به باور بنده این جور جریانات کردی چون قابلیت میداننداری در یک فضای مدنی، بدون اسلحه و قلدری را ندارند و به روشهای متمدنانه و مدنی نه عادت دارند و نه کادر مناسب و شایسته برای چنین شرایطی تربیت کرده‌اند، به ناچار، خواب شرایط جنگی و حل مسائل از طریق نظامی را میبینند، سپس چون خود توان نظامی آنچنانی هم ندارند، در نتیجه به روئیا متوسل میشوند و فکر میکنند بهتر آن است که جنبش سبز شکست بخورد و اقدامات وحشیانه‌ی احمدینژاد سبب جنگ و دخالت بیگانه‌گان بشود، تا اینها نیز از این آب گلآلود ماهی مریضی گیرشان بیاید.

این ایده در حقیقت یک فکر فاشیستی و غیر انسانی میباشد زیرا در دخالت بیگانه‌گان هیچ ملتی تاکنون سودی نبرده است، غیر از ویرانی هرج مرج طولانی و بعد هم به تاراج رفتن دارائیهای مشترک مردم.

ببینید، ما هرگز موسوی یا کربوبی را به خاطر اشتباهاتی که ممکن است در گذشته کرده باشند تیره نکرده و نمیکنیم، زیرا اگر به اراده‌ی مردم ایمان دارید در آینده میتوانید از آنان شاکی شوید.

اما چه بخواهیم و چه نخواهیم حقیقت این است که این آقایان در گذشته درگیر انقلابی گشته‌اند که دیر یا زود به انحرافات آن پی برده‌اند و اکنون میخواهند اقداماتی بکنند، اقدامات این آقایان آنچنان ساده و پیش پا افتاده نبوده، ما میبینیم که جهانیان را دچار شوک کرده

است، خوب بنده به این آقایان کهنه سیاسی میگویم، که اولاً چگونه خائنین کرد (جاشها) را که هنوز مشغول خیانت هستند از راه دور و کمپهای عراق عفو میکنند اما کسانیکه رژیم را دچار وحشت سقوط کرده‌اند نمیتوانید بپذیرید که حق تغییر رفتار دارند؟ دوماً، گویا دو دوتا میشود چهارتا! یعنی باید دید که رمز و جادوی این شوک جهانی که جنبش سبز ایجاد کرده کجا است؟

به باور من سر همیشگی این شوک جهانی، همان نیروی اراده‌ی ملت‌ها و توده‌ها میباشد که در طول تاریخ تمامی ظالمان و امپراتورها را غافلگیر و به زیر گرفته است. ما میدانیم که این نیروی موسوی یا کروی نیست، اگر چه نقش آندو انکار ناپذیر است، اما فرض کنیم عمداً آنها سوار بر موج این خواسته‌ها هستند، با آنها و بدون آنها، موج همان موج است، اما اینکه ما در کجای این تاریخ ایستاده‌ایم بسیار مهم است، این نماینده‌گان همه‌ی اقوام ایران هستند که در این میدان مبارزه جان میدهند و از ما انتظار حمایت دارند. به زبان ساده حتی اگر موسوی و کروی دشمن هم باشند باید از جانب ملت کرد حمایت شوند، زیرا آنها امروز دشمن بزرگترین دشمن کردها و دیگر ملت‌های ایران یعنی خامنه‌ای دژخیم هستند. چگونه زمانی صدام حسین دشمن رژیم ایران دوست جریانات کردی در ایران شد؟ پس، دشمن دشمنم دوست من است!

چرا کروی و موسوی نمیتوانند در این قانده بگنجند؟
من فکر میکنم کاسه‌ای زیر این نیم کاسه هست.

س 9- آخرین سوال، در مورد جنبش دمکراتیک یارسان و یارسانیان داخل و خارج از کشور است، حرفی دارید در اینباره بزنید؟

ج- از تمامی کسانیکه توان و تمایل مبارزه‌ی سیاسی و حقوقی دارند باز هم تقاضا میکنم که به میدان بیایند تا شخصاً در این تشکیلات فعال شوند، و از پیشداوری و شرط گذاری برای خدمت کردن به همسرنوشتیهای خویش بپرهیزند. جنبش دمکراتیک یارسان با اعضا و هوادارانش به سوی کنگره‌ی سوم خودش میرود و آنرا با سربلندی برگزار خواهد کرد، همچنین رهبری خود را تا کنگره‌ی چهارم مشخص میکند، حال چه با حضور شما یا بدون حضور شما. در یک شرایط حساس تاریخی قرار داریم، مبارزه با رژیم دیگر مثل گذشته‌ها خطرناک و پر هزینه نیست، برای مبارزین باید آینده بسیار مهم‌تر از گذشته باشد، پس بیایید تا برای آینده‌ای بهتر با همفکری و مشاوره کار و تلاش کنیم، در باور من هیچ تشکل یا جریانی مقدس نیست بلکه جریانات ابزار جایجائی آرزوهای مقدسی هستند که رهائی و برابری را برای انسانها ممکن میسازند. اکنون آنچه را ما یارسانیان خود داریم، با تمام معایبش جزء دارائیهای ما میباشد و عیب و هنرش به همه ما مربوط خواهد شد، پس هرکس که در کنار بنشیند به خود و دیگران جفا میکند، بیایید برای رفع آن معایب که فکر میکنید وجود دارد و برای توسعه اندیشه خودتان، در این جریان رو به آینده تلاش کنید. چون بعضی موضوعات بسیار مهم بودند ناچار جوابها طولانی شد، مرا ببخشید.

با سپاس فراوان از زحمات شما دوست همیشه گرامی، آقای بشیر امیرخانی.